

نصرالسلطنه همه دروغ است، در حضرت عبدالعظیم هم بودم به همه آقایان ملتجی شدم به آقای امام جمعه به آقا سیدعلی اکبر و دیگران ملتجی شدم، که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی به حرف من نکردند. يك روز هم صدراعظم آمد به صفائیه، عریضه عرض کرده بودم که بدهم، به حضرت عبدالعظیم نیامدند.

در اینجا سؤال شد: راست است که این کلفت‌های اندرون با تو متحد بودند و به تو خبر می‌دادند.

جواب گفت: اینها چه حرفی است، آنها چه قابل هستند که به من خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه به زیارت خواهد آمد آب و جاروب می‌کردند. من هم شنیدم صدراعظم قبل از شاه تشریف می‌آوردند عریضه نوشته بودم آدمم توی بازار که عریضه بدهم. نمی‌دانم چگونه شد اینجا به این خیال افتادم، گفتم میرزا محمد رضا برگردد شاید امروز اصل مقصود دست دهد. رفتم طهران چه را برداشتم از درب اعجازاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد که وقع موقوف، خدمت بزرگی کردم به ایران و ایرانیان.

من قدری هستم و مؤمن به قدر و معتقد که بی‌حکم قدر برگ از درخت نمی‌افتد. حالا هم به خیال خودم يك خدمتی به تمام خلایق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده‌ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شد همه خواب بودند بیدار شدند. يك درخت خشک بی‌ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی درنده جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم. حالا از پهلوی آن درخت يك جوانه بالا زده است مثل مظفرالدین شاه سبز و خرم و شاداب، امید همه قسم ثمر به او می‌رود. حالا شما هم فکر رعیت‌شان باشید همه رفتند همه تمام شدند، من قدری از خارجه را دیده‌ام، ببینید دیگران چه کردند شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است. برای دیوان هم قانون فعلی لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که يك لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولد شده بپاشند، البته خفه می‌شود. ولی با رعیت مشورت کنید مثلاً کدخدای فلان ده را بگوئید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود؟ هر طور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارتان منظم می‌شود و هم ظلم از میان می‌رود.

در اینجا سؤال شد: تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز

این کارها در اینجا واقع شود .
جواب گفت: پس شماها خانه خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد: در این مدت هیچ به خیال کشتن صدراعظم هم بودید؟
جواب گفت: در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده‌ام امید حیات هم ندارم به جهت این که يك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا يك پرده پائین تر که مرا عفو کند .

در خصوص دستورالعمل سیدجمال‌الدین و صحبت‌های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت: وقتی که فتنه سامره برپا شد و میان شیعه‌های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ به میان آمده بود ، سلطان همه را از تحریکات شاه می‌دانست ، به سید گفته بود در حق ناصرالدین شاه هر چه از دست می‌آید بکن و خاطر جمع باش . وقتی که من شرح مصیبت‌ها و صدمه‌ها و حبس‌ها و عذابیهای خود را برای سید می‌گفتم به من گفت که تو چقدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ؟ ظالم را بایست کشت . چرا نکشتی ؟ و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب‌السلطنه کسی دیگر نبود . اگر چه در خیال نایب‌السلطنه هم بودم ، دیگر آن روز خیالم در باره شاه مصمم شد . گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگک بالطبع خشک می‌شوند .

سؤال شد: روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر ؟

جواب گفت: بلی با شمس‌العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم ، او آدم مزوری بود ، به سید خیلی اظهار ارادت می‌کرد ولی سید می‌گفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود .

سؤال شد: کس و کار چه داری؟

جواب گفت: يك زن دارم که همشیره خواهر میرزااست یا دو طفل و يك خواهر پیری دارم در کرمان که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده‌ام .

سؤال شد: جهت مناسبت و آشنائی تو با سیدجمال‌الدین چه بوده ؟

جواب گفت: من پیش حاج محمدحسن بودم وقتی که سید آمد به طهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .
سؤال شد: مشهور است که تو يك خواهرت را در کرمان کشتی :

جواب گفت: خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . اثنی .

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزارضا چون حاوی پاره‌ای مطالب بود لذا هر دو را درج نموده .

میرزارضا مسلمان و متدین به دین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است چه در حبس آنچه کردند يك نفر از آشنایان و دوستان خود را گیر نداد و نام نیک خود را در صفحه روزگار باقی گذارد .

از مزاح و شوخی و لطوایط پرهیز می نمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعدام خود را یقین می داشت گاه گاهی مزاح می نمود و صورت بشاشت ظاهر می ساخت گویند: روزی حاج ملك التجار متقبل شد که او را استنطاق نماید و همداستان او را استیکشاف کند . در محبس او رفت و با او به طریق مهربانی و ولایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدین شاه تنها بودی و یا معاون داشتی ؟ در جواب گفت: پنج کسی با من همراه بودند . حاج ملك التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را به من بگو که من محل اسرارم . میرزارضا پس از آب و تاب زیاد گفت : خودم بودم و سایه ام ... بود و دو خایه ام . حاج ملك از این جواب خجل و شرمسار گردیده و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و ترسانیدن میرزارضا او را که به حالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروف است ولی ما از مأخذ صحیح چیزی دست نیاوردیم .

باری میرزارضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق طهران به خلق آویخته مردم به تماشای او می رفتند چون شب او را در قزاق خانه نگاه داشته بودند لذا صبح زود او را از قزاق خانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع السلطنه پسر سردار کل، داماد اتابک و بستگان اتابک پراکنده و صدای موزیک بلند بود او را به دار کشیدند، گویند میرزارضا اعتمادی به میرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی داد وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که همه و صدای موزیک مانع آمد صدایش را بشنوند از این رو می توان گفت امین السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و دستی در کار داشت چه که به واسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از مخدرات ، ناصرالدین شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد، در هر صورت میرزارضا را اطمینانی کامل به امین السلطان بود دیگر العلم عندالله . (۱)

(۱) - سایر استنطاقات که در مورد میرزارضا به عمل آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزارضا و عیال او و ایضاً از خدام حضرت عبدالعظیم چون خارج از مانحن فیه بود درج نشد .

در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزایضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمد علی دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند. (۲)

برای میرزایضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمک بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزایضا کردند. بلی در سایر بلاد ایران در خانه های مظلومین و غارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزایضا طلب مغفرت کردند. از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست مرزاد به میرزایضا گفتند و نیز در ایران معمول است که يك سال بعد از مردن شخص خویشان و وراثت میت مجلس ضیافتی منعقد می دارند و طلب مغفرت برای میت می کنند و اطعام مساکین می نمایند این مجلس را سال هیت می نامند. سال میرزایضا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از مجارم حاج شیخ هادی، طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود و آن عبارت بود از يك چارك برنج کرده و يك سیر روغن و دو سیر شیره و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزایضا کرمانی. از نتایج این مجلس بود اقدام امین الدوله به افتتاح مدرسه رشديه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب.

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب این است که حالات مقتول را نیز متعقب بر آن درج نمائیم.

(۲) - در ایران معمول است که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت، مجلسی بر پا می کنند و فقرا را اطعام می نمایند، استرحام و استغفار برای میت می کنند.

فصل

در بیان حالات ناصرالدین شاه

چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدین شاه قاجار را برای این که ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ، ناچار باید به طریق فهرست اشاره به آن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامه حبل‌المتین به طریق ایجاز چند سطری در باره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمه آن می‌داریم و همچنین در حالات مظفرالدین شاه هم عبارت او را که از روی بی‌غرضی نوشته است نقل می‌کنیم و آنچه خود می‌دانیم ضمیمه آن می‌سازیم. اما در شأن چهارمین پادشاه چنین می‌نویسد :

و در سال ۱۲۶۴ بعد از پدر، تاج سلطنت بر سر نهاد ، قبل از ورود موکب شاهانه به طهران سیف‌الملوک میرزا پسر ظل‌السلطان به دعوی سلطنت برخاسته ، پس از چند روزی زبون گردید . در آغاز سلطنت سرجنیانان غالب بلاد هم سری جنبانندند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخاست و در سال ۱۲۶۶ به قتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت . سپس فتنه باب بالا گرفت و به قتل شاه برخاسته ، در مازندران و زنجان و تبریز پیش از سایر بلاد جوی‌های خون بی‌گناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت در سال ۱۲۷۳ به سرداری شاهزاده حسام‌السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی به خلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود . از نکبت بی‌علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید - یکی از مورخین

در این موضوع چنین می نویسد: « در يك قرن ایرانان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنان را مجال است - اول ترك معاهده سوق عسکری با ناپلئون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان ، آن هم در بجهت بلوای هند که انگلیسها به تسلیم حدود نادری به ایران حاضر بودند .» در اواسط سلطنت يك اردوی بزرگ ایران به سرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه ، زیون و اسیر ترکمان گردید این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود و خزائن معموره ایران را که در تمام عالم ضرب المثل بود به عیاشی صرف نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر به یادگار گذارد - و پنج سفر رسمی و چند سفر غیر رسمی کرد - و اضافه بر یکصد کرور خزانه ایران صرف این مسافرت های بی معنی شد . یکی از مورخین این پادشاه را « عالم بی عمل » می نویسد - در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتي و سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید . سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامه ها به قوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته به صحنه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست - ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است : افغانستان تمام ، نصف از خاک خراسان ، سیستان ، قائنات ، مرو ، سرخس ، مسقط و عمانات و ترکمان تمام ، صد رهنقاد و سه قنله از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است .

در ایام سلطنت این پادشاه ، اعظم خساراتی که به ایران وارد آمده شهادت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم است که به اتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارک و کلادستون بود و گناهی جز جلو گیری از حرکات بچگانه پادشاه و خیر خواهی مملکت و سلطنت نداشت .

چنانچه اصلاحات مدت قلیله صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را به خوبی روشن می دارد و به قول «لاردهیو» اگر پیروی از خیالات عالیه این وزیر بی نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود .

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندرعباسی و «صدیسوینی» امام مسقط و شیخ عبیدالله کرد و غیره می باشد که همه را ایران فتح نمود .

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی به هر نطفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت - امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت .

رعیت کشی ، ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم به خارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت .

در پنجاه سال سلطنت يك قدم به جانب اصلاحات برداشت و برای اسكات ملت در سالی چند به صدور يك فرمان دروغین مردم را به خواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغنم ایران را به رایگان از دست داد . هر کس را که استشمام ترقی در او می نمود به قتل می رسانید چنانچه نماند در ایران سرجنبانی که سرش را با سنگ استبداد نکوفت هر يك از وزرایش که اندك قوت می گرفت فوراً او را ضعیف می ساخت . الفاء ضدیت بین وزراء و درباریان شمار پلنیکي شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع ممولین ایران خاصه درباریان که می شناخت بود .

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی به نان شب محتاج گردید . مسافرت های اروپا به اندازه ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا می نمود به اسم صلح پسندی تسلیم می کرد - از همه بیشتر مرعوب روسها بود ، بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می پنداشت - حتی در مسئله ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

به سعی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام سپهسالاری که مشاق از اطیش آورد نزدیک بود اداره نظامی ایران منظم شود ، به اشاره روسها ، اطیشها را جواب داده آن اداره عالی تبدیل به اداره قزاق شد .

این پادشاه را خودنمائی و تلون مزاج به درجه کمال بود ، و به هر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد . اداره پولیس دائر کرد ، برخی کارخانجات دولتی آورد ، صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ، ولی هیچ يك را به اتمام نرسانید . فرومایگان را عزیز می خواست و برومندان را ذلیل - ابراهیم آبدار و علی اصغر خان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظامای ایران برتری داد - بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهي و ملاهی در عهد این پادشاه آشکار شد . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود . همی خواست ایران غلاف اصلاح ببوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود . شعر نیکو می فرمود . پای بند به نماز هم بود . مجالس تمزیه را دوست می داشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاك بود . از مدایح خود خیلی مسرور می شد . خویش را دیپلومات جلوه می داد ، از تاریخ بی اطلاع نبود . عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی می دانست . در سلسله قاجاریه پادشاهی به این کمال برنخاسته - چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته . غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می انداخت . خطی شیرین داشت . به پلنیک در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته اش را پنبه کرد

خوش ظاهر و بدباطن بود . هزاران نفوس بی گناه را فدای نفس و شهوت رانی خود ساخت . خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمی داشت . مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او می نمود و الحق و الانصاف ایران به هر جهت بر باد کرده او است . این پادشاه به اندازه ای استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات می راند از نظرش می انداخت و به خاک تیره اش می نشاند . چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود - هر کس را که راغب به طرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت ، مانند میرزا حسین خان مشیرالدوله و حاجی میرزا علی خان امین الدوله و پرنس ملکم خان و سیدالحکماء سید جمال الدین که مدعواً به ایران آمده بود و ... در سال ۱۳۱۳ در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتی که تدارک جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزارضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام سید جمال الدین اسدآبادی الهمدانی که اولین خیرخواه با سیاست اسلام بود با طباچه از پایش در آورد رحمة الله علیه (۱)

ناصرالدین شاه در شب سه شنبه ۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷ هجری متولد شده در ذی القعدة سال ۱۲۶۴ در طهران به تخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال ۱۳۱۳ بدرود زندگانی گفت . آثار خیریه ای که در سلطنت او به شهود رسید: ایجاد مدرسه دارالفنون در طهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای مشهد مقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه، ایجاد ضراب خانه یا چرخ خانه، ایجاد چراغ گاز، ایجاد پست خانه، چرخ بخار در قورخانه، کارخانه توپ ریزی، باروت کوب خانه یا چرخ بخار، کارخانه فشنگ سازی، کارخانه چاشنی سازی، ایجاد دایره پولیس، سرپازخانهها در شهرها، نظام عساکر و ترتیب آنها، بنای قلمهجات در سرحدات، بنای مجمع الصنایع، ترقی در نسج حریر و غیره، ترقی در شال کرمان، بنای ابنیه متعدده در بلاد و شوارع عام به جهت رفاهیت عابریین، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك سبعیه را سهل کرده، انکشاف بعضی از معادن، ایجاد مجلس شورای دولتی تعیین وزارتخانههای مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

(۱) یعنی خدا رحمت کند میرزا رضا را .

در بیان حالات مظفرالدین شاه قاجار

پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آرانگاه مظفرالدین شاه رحمة الله تعالی علیه و اولین

پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را نیاد.

در سنه ۱۲۶۹ متولد و در سال ۱۳۱۳ بر اریکهٔ جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر به یادگار گذارد و قریب یک قرن به سمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته می شد. روسها حسب العادهٔ دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند. در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی می فرمود، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می رسید. دانشمندان به ملاحظهٔ بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی، خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه جنینیت، امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند.

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود می فرمود. از این رو تادرجه ای توجه عامه را مبذول به خود نمود خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزا علی اسفرخان مطرود و میرزا علی خان امین الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد اصلاح خواهان را تا اندازه ای امیدوار ساخت. افتتاح مدارس به وضع جدید و اشاعهٔ چند اخبار در داخله قدری از نا امیدیها را کاست. طول نکشید که در سال ۱۳۱۶ گرسنگان دربار وضع امین الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین السلطان را به روی کار آوردند و امین الدوله بدو از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتی که پسر و عروسی که دختر شاه بود همراه او بودند.

بعد از ورود امین‌السلطان به طهران در سال ۱۳۱۷ اولین استقراض به دلالت میرزا رضاخان ارفع‌الدوله با شرایط مشثومه استقلال برپادکن از روس شد. چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال ۱۳۱۸ بار مسافرت به اروپا بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاحی و ملاعب شد. مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با این که ایران به رجال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن بر خلاف دولت شوریدند.

پادشاه در عودت به طهران بیش از پیش تهی دست ماند. همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیت به شاه شلیک کرد تیرش اصابت ننمود. مجدداً استقراض ثانوی در سال ۱۳۱۹ از روس شد و معاهده تجارتي ترکمان‌چای که به حال تجارت و صناعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسته آمد و سالی ملیونها ضرر تجارتي و صناعتی به ایران وارد آورد. گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایامی روس به ریاست بلژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً به قبضه روس درآمد. وجه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال ۱۳۲۰ تمام شد و در غیاب موبک همایونی شاهزاده شعاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود به طمع ولایت عهد بد سلوک ننمود.

این حرکات ناموس شکنانه درباریان طشت از بام افتاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه به هیجان آورد. خصوصاً بعد از قتل میرزا محمودخان حکیم‌الملک در رشت که علماء هم به صدا آمده بودند تمام مفاصد را از میرزا علی‌اصغر خان دانسته. در جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ به ارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین‌الدوله به جای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه حبل‌المتین را همان وقت به ایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پرکرد و آخر بد خیالی نمود.

در سال ۱۳۲۳ باز تدارک سفر سوم اروپا دیده شد. و این - مسافرت در بجهت جنگ اقصای شرق و شکستهای پی‌درپی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع تازگی به طریق خفیه از روس شد. در این سفر والا حضرت محمد علی میرزا که در آن زمان ولیعهد بود به قائم مقامی سلطنت انتخاب شد.

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیه خالصه جات و جواهرات نادری و غیره هم به فروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرد قرض یک‌شاهی به صرف ملک و ملت و دولت نرسید علاوه نیز سالی چند کرد از گمرک و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد.

سال ۱۳۲۴ در سدد استقرائش چهارم از روس و انگلیس بودند . چون در آن ایام شوری منقذ بود و کلاء ملی ابا و اعتناع نمودند . در همان سال ملت از بی‌اعتدالی دربار و بی‌انتظامی مملکت به ستوه آمده بدو به پیشوائی حجة الاسلام السیدین السندین آقاسید عبدالله مجتهد بیبهانی و آقامیرزا سیده محمد مجتهد طباطبائی مدظلهما به حضرت عبدالملیم متحدین و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه ، علماء به معصومه قم رفته و عامه ملت به سفارتخانه انگلیس پناهنده برآمدند . تا این که در چهاردهم جمادی الثانیة ۱۳۲۴ پس از عزل ابن الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران به جمیع دول ، مشروطه معرفی شد .

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه ، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که به سمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود به امضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان به دارالشورای ملی آورد .

این پادشاه زاید الوصف ساده لوح ، سهل‌القبول ، متلون المزاج ، مسخره و مضحکه پسند ، بدخلوت و با شرم حضور بود - امور سلطنت با میل عملجات خلوت با وزراء خود غرض ، اداره می‌شد .

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی‌تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود . و از این رو وضع دربار ملاءبه بود ، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاننداری است بی‌بهره بود و از این رو مال‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد . چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهام امور جمهور نبود ، اگر وزیر کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد رشتة امور به این قسمها از هم نمی‌گسیخت . در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید . حکومت علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به دست کهنه‌فروشان ، داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می‌رسید ، اعتبار دستخط و فرامین دولتی يك دفعه زایل گردید . یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد : « آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد . خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت ، يك مسافرت نامه هم نوشت ، به تمزیه‌داری راغب معلوم می‌شد ، در فن توپچیکری بی‌بهارت نبود ، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود ، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبود ، شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر می‌نمایند . این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌جبان بود ، از اغتصاب اموال

رجال و ممولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می نمود. جنینت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به يك جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت بهخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود، به ترقی مملکت هم مایل تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می شد حرفی نداشت، مشروط بر این که به دلخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیة سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به دعوی سرحدی به خاک ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودسر یا زیر بار انگلیس رفت، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد، امتیازات بسیار مضر به خارجه داد، منجمله تجدید امتیاز راه آهن به روس، بانک آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه به فرانس، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجه روس را به جسم ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ بانیک نامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترک جان و جهان فرمود (اتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آن که گوئیم عمده هیچان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود، صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی دادند واگذار به شاهزاده عین الدوله نمود، وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شماع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عضد السلطان داد، حکومت لرستان به پسر دیگرش سالارالدوله داد، ایالات کرمان هم در واقع به اداره ناصرالدین میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می دانستند، دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می شدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم به غرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود، وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عمأ قریب دولت را منقرض خواهند نمود خراست معاملات کند و دست ابناء سلطان را از تعدی باز دارد هر يك را به وعده ولایت عهد و تنبیه آن داده

لکن شاهزادگان ملتفت شده به اذیال علماء اعلام تمسک نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعضی مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید. مجملا حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد دیدگان دیوانیان کور همه به خود مشغول و به ربودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، شروع به کار کردند، تا این که پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن است.

شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به یک اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و بانی مدرسه ناصریه و عمارت بهارستان است ، که این عمارت عالیه و این بنای شاهجه که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریه مرحوم سپهسالار است .

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزانی خان امیر دیوان قزوینی است از اولاد عابدین بیگ معروف است. میرزانی خان شخصی بزرگ بود چون آثار فطانت در ناسیه پسرش مشاهده نمود او را به تحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله به مدرسه دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فرا گرفت . در سنه ۱۲۵۵ به سمت منشی گری سپرده به میرزا باقر طک الکتاب شد. بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید ، بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تغلیس شد ، بواسطه خدمات شایان طرف توجه اولیای امور آمده در سال ۱۲۷۹ به لقب مشیرالدوله ملقب گردید . پس از چند سال سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد .

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود . در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه به عتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول به بغداد آمد. در سال ۱۲۸۸ به طهران احضار شد نخست به وزارت عدلیه اعظم سر بلند و مفتخر گردید . قوانین جدید در آن وزارت خانه بر قرار داشت. سبک الافرنکی را در ایران او مؤسس بود خیلی میل داشت در اداره او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیرو قانون بود .

پس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمه وزارت عدلیه نمودند. چون به خوبی از عهده مشاغل خود بر آمد ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند . اگر چه ابتدا

سدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد. مع ذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت. چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمی گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به رأی العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء نظام طوران را ترسانیدند که مشیرالدوله می خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به انگلیس ها داده است. لذا مرحوم حاجی ملاعلی و آقا سید صالح عرب و عده دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله نمودند. زمانی که ناصرالدین شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به طهران بیاورید ما شما را به سمت پادشاهی نمی شناسیم. ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به عنوان حکومت گذارده و خود به طهران آمد.

و در سال ۱۲۹۱ از رشت به طهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سه سالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نکارنده از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی شنید، که در یکی از لیالی محرم که در خانه مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود، مرحوم حاج سید صالح عرب شیشه گلاب را به دست گرفته و به مستمین گلاب می داد و به مشیرالدوله می گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است.

مجملاً آنهایی که مشیرالدوله را تکفیر می نمودند همه برگشتند. بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یک مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آن که مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملاعلی پینام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده بود ملاقات نکرد.

باری ایستادگی مرحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و به قزوین فرستادند. در آن سال طغیان شیخ عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری به ایران وارد آمد ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان و به دفع شیخ عبیدالله مأمور نمودند و به خوبی این مأموریت را انجام داد و به طهران مراجعت نمود. در این وقت «الکساندر سوم» پادشاه روسیه وفات کرده بود. مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پترسبورگ گردید. در سال ۱۲۹۵ به ترغیب مشیرالدوله ناصرالدین شاه بار دیگر به فرنگ رفت لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه ماند.